مادر فوتبال ایران

تمام ضدخاطرات نادره‌خانم کهنمویی همسر حسین صدقیانی (پدر فوتبال نوین ایران) که در بی‌کسی و بی‌خبری در آسایشگاه سالمندان تمام کرد...

ابراهیم افشار
Ebrahim Afshar

1

مادری که در خانه سالمندان ولنجک تمام کند و یک جوری ساقط شود که هیچ کس هم از مرگش خبردار نباشد لابد باید خیلی موجود بی‌پناه و دُردانه‌ای باشد. اینکه شوهرت بنیانگذار فوتبال نوین در ایران باشد، نخستین لژیونر فوتبال ایران باشد، نخستین مربی بومی فوتبال تیم ملی ایران باشد و ده‌ها سال مدیریت تیم ملی فوتبال ایران را بر عهده داشته باشد اما یکجوری با عزت‌نفس و بی‌نیازی زندگی کند که وقتی مُرد هیچ چیز به ارث نگذارد لابد باید غرقه در تفکرات خیامی باشد. داستان آن نسل از نجیب‌زادگان ما چنین بی‌فرجام بود. چنین بی‌سرانجام که وقتی رفتم نادره خانم را در روزگار پیرانه‌سری در خیابان شیخ‌بهایی ببینم پایش شکسته بود و افتاده بود گوشه خانه و داشت کاموا می‌بافت و فوتبال را نفرین می‌کرد که چرا باید این همه ویرانگر و بی‌صاحب و نمک‌نشناس باشد که وقتی پدر فوتبال می‌میرد او چنین تنها و بی‌پناه و بی‌میراث بماند. این همان افندی معروف فوتبال است که در خانه حاج رسول صدقیانی -یکی از متمول‌ترین و خوشنام‌ترین مردان مشروطه‌خواه ایران- پرورش یافته بود. همان مرد شریفی که وقتی می‌بیند مشروطه‌خواهان در آزار و اذیت بدخواهان گرفتار شده‌اند دست زن و بچه‌اش را می‌گیرد و می‌برد استامبول و آنجا پسرش را می‌گذارد در کلوپ فنرباغچه که هم درس بخواند و هم فوتبال بازی کند و سری بین سرها دربیاورد. حسین افندی بعد از درخشش در فنر، از استامبول رفت اتریش و بلژیک و آنجا در اروپا در بهترین باشگاه‌ها بازی کرد و عکس‌اش بارها و بارها در روزنامه‌های قاره سبز با عنوان «گلزن کلّه آینه‌ای» (به خاطر سر طاسش) چاپ شد و حتی از دست پادشاه آلبرت دوم جایزه گرفت. افندی بعد از درخشش در شارلروا وقتی فهمید کشورش ایران در حال راه‌اندازی فوتبال است فیلش یاد هندوستان کرد و به وطن برگشت و در انجمن فوتبال طهران فعال شد. البته سر راه بازگشت به ایران هم در استامبول زیبایش پیاده شد و زن یکی از نجیب‌زادگان آناتولی را به همسری برگزید و برگشت. برگشت و با عضویت در تیم‌های طهران و توفان بارها قهرمان طهران شد و آنگاه تیم ملی را در نخستین سفر برون‌مرزی‌اش به بادکوبه یاری کرد و در نخستین سفر رسمی تیم ملی به خارج از کشور (۱۳۲۰) سرمربیگری این تیم را به عهده گرفت و بعدها در سال‌هایی از دهه‌های بیست و سی باز به تناوب روی نیمکت سرمربیگری تیم ملی فوتبال ایران نشست و در دهه ۵۰ در اوج دوران موفقیت فوتبالفارسی، به مدیریت تیم ملی برگزیده شد و این تیم را در جام جهانی ۱۹۷۸ و جشنواره‌های مهم رئال مادرید و سنت‌اتین هدایت کرد و بعد از انقلاب هم که در تنهایی و یالقوزی و بیماری و فقر وفاقه گرفتار شد و جان داد و وقت تدفینش حتی چهار تن از شاگردانش پیدا نشدند که زیر تابوت او را بگیرند و کنار سنگ‌قبرش نسترنی یا

شمعدانی خسته‌جانی بکارند و بروند. شاید در پی همین بی‌وفایی‌ها و اوت‌شدگی‌ها بود که فریده خانم یک عمر از فوتبال متنفر شد و آن را به چشم هوو دید چون تمام تلاش‌های جانفرسای شوهرش طی ۶۰ سال خدمت به فوتبال، فقط دو پوستر مقوایی رنگ و رو رفته از جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین بود که بر دیوار اتاقش زده بود. و